



کتابخانه
تخصصی
ادبیات

پژوهشگر ارجمند

برخی از صفحات کتاب حاضر (شناسنامه، فهرست و تعداد کمی از صفحات آغازین کتاب) برای استفاده بهتر و آشنایی بیشتر شما با کتاب بارگذاری شده است.

بدیهی است به دلیل رعایت حقوق مولف و ناشر تمام صفحات کتاب در دسترس نخواهد بود.



ርዕሰ ጉዳዩ ለ ጠቅላይ ሚኒስትሩ ስለሚገኝ
 ጠቅላይ ሚኒስትሩ ለ ጠቅላይ ሚኒስትሩ ስለሚገኝ
 ጠቅላይ ሚኒስትሩ ለ ጠቅላይ ሚኒስትሩ ስለሚገኝ

සමුදාය

پژوهش و نگارش
ابوالفضل (مانی) ایران نژاد

ایران و اندیشه‌های دینی

رختشوی دینی ایران برجهان

۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱
۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

سل س س س س س س س س س س



ایران و اندیشه‌های دینی

(رخنه‌ی دینی ایران بر جهان)

ابوالفضل (مانی) ایران‌نژاد

چاپ اول، ۱۳۹۹

۱۰۰۰ نسخه

صفحه‌بندی: فرشته عیسی آبادی

طرح جلد: آزاده پورباقرانی

چاپ و صحافی: دوستان

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۵۷-۵۶-۶

ISBN: 978-600-8757-56-6

حق چاپ برای صاحب اثر محفوظ است.

میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

پلاک ۱۰۸.

تلفن: ۶۶۵۷۶۳۹۷-۹

فروش اینترنتی در: www.vnco.ir

۱۱۰۰۰۰ تومان



نشر ورجاوند

ایران‌نژاد، ابوالفضل، ۱۳۶۳-

ایران و اندیشه‌های دینی (رخنه‌ی دینی ایران بر جهان)/پژوهش و نگارش ابوالفضل (مانی) ایران‌نژاد.

تهران: ورجاوند ۱۳۸۹. ۴۵۸ ص.

ISBN 978-600-8757-56-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

واژه‌نامه.

تفکر دینی -- ایران

ایران -- دین -- تاریخ

۱۳۸۹ الف ۹۶/BL

۲۰۰۷/۹۵۵

کتابخانه ملی ایران ۴۸۵۳۵۰۲

برای بهترین دوستانم،

مهربان پدرم احمد ایران نژاد که باورمندیش سرآغاز این پژوهش شد.
و مهربانویم سحر سبحانی که انگیزشش آن را به فرجام رساند.

توضیح روی جلد:

خط نخست: «بغ اهورامزدا»: خدا اهورامزداست.

خط دوم: «آریا، آریاچهر»: ایرانی، ایران‌نژاد (سخن داریوش است در نوشته‌ی آرامگاهش درباره‌ی خودش).

خط سوم: «آریا دهیونام»: سرزمین‌های ایرانی.

پایین‌ترین خط روی جلد به پهلوی ساسانی است: «ایران‌شهر»: شهر یاری ایران.

فهرست

| عنوان | صفحه |
|--|------|
| سخنی با خواننده..... | ۷ |
| فهرست زمانی رویدادها..... | ۹ |
| سرآغاز..... | ۱۱ |
| آغازین دوران زندگی ایرانیان..... | ۱۵ |
| جم: نخستین مرد و نخستین شهریار..... | ۱۶ |
| نخستین سرزمین‌های آریایی..... | ۱۸ |
| آمیزش پیش ایرانیان با بومیان و پیدایش پیشینه‌ی فرهنگ ایرانی..... | ۲۱ |
| فریدون، ابرمردی و بازشناسی آریایی..... | ۲۶ |
| خانواده‌ی هندواروپایی..... | ۳۲ |
| برماند هندواروپایی..... | ۳۹ |
| هازمان هندواروپایی..... | ۴۱ |
| ارتشتاری و گسترش آریاییان..... | ۴۴ |
| زبان‌های ایرانی در دشت‌های اوراسیا..... | ۴۵ |
| ایرانیان در فلات ایران..... | ۵۰ |
| ایرانیان در خوربران ایران..... | ۵۴ |
| پیوند خوربران ایران با خوراسان..... | ۶۲ |
| ایرانیان و آغاز جنبش اندیشه‌ی دینی..... | ۶۵ |
| زرتشت: نخستین پیام‌آور اندیشه‌ی دینی ایرانی..... | ۶۹ |
| اوستا و برماند دینی ایرانیان..... | ۷۰ |
| گاهان و اوستای کهن..... | ۷۸ |
| زرتشت و اهورامزدا..... | ۸۲ |
| اهورامزدا و اهوراییان..... | ۸۵ |
| مزدیسنا و دیویسنا..... | ۸۷ |
| جم و جایگاهش در مزدیسنا..... | ۹۳ |
| یشت‌ها و ایزدان..... | ۹۵ |
| مزدیسنا و دوگانگی..... | ۹۷ |
| کیهان‌شناسی..... | ۱۰۰ |
| مزدیسنا، خوی‌باوری و زندگی..... | ۱۰۲ |
| فرجام‌شناسی..... | ۱۰۵ |
| بوختاران و سوشیانت..... | ۱۱۰ |

| | |
|-----|---|
| ۱۱۴ | مزدیسنا در گذر زمان |
| ۱۱۶ | اندیشه‌ی ایرانی و آغاز دادوستد اندیشه‌ها |
| ۱۱۷ | گسترش مزدیسنا در ایران |
| ۱۹۲ | ایرانیان و آغاز اندیشه‌ی یونانی |
| ۱۹۴ | آغاز هنود بر دین یهود |
| ۲۱۲ | اندیشه‌ی ایرانی در میان مردمان |
| ۲۱۲ | کارکرد کشورداری هخامنشی در فرایش اندیشه‌ی جهانی |
| ۲۱۵ | رخنه در اندیشه‌های یونانی |
| ۲۲۵ | بازبینی کیش یهود |
| ۲۴۰ | فرانامش پارسی و دین یهود |
| ۲۴۱ | دگرگونی دینی یهود پس از هخامنشیان |
| ۲۴۷ | پیدایش دین مسیح |
| ۲۷۴ | رازمهری و کیش مسیح |
| ۲۸۹ | آسیا و اندیشه‌ی ایرانی |
| ۲۹۵ | ایران در زمان ساسانیان |
| ۳۱۳ | اندیشه‌ی ایرانی و اندیشه‌ی نوین |
| ۳۱۹ | انجام سخن |
| ۳۲۱ | اسلام و ایران |
| ۳۲۱ | اسلام، واپسین دین جهانی |
| ۳۲۵ | قرآن، واپسین کتاب آسمانی |
| ۳۲۶ | داد و قانون در اسلام |
| ۳۲۹ | اسلام و دیگران |
| ۳۴۲ | درآمدن اسلام به ایران |
| ۳۷۳ | پایستگی و پیوستگی ایران پس از اسلام |
| ۳۷۷ | تازش عرب در پیوند با اسلام |
| ۳۸۱ | اسلام‌پذیری ایرانیان |
| ۳۹۴ | کارکرد ایرانیان در اسلام |
| ۴۰۴ | دانش و فرهنگ در ایران اسلامی |
| ۴۱۱ | اسلام در یک نگاه |
| ۴۱۲ | فرجام |
| ۴۱۵ | واژه‌نامه |
| ۴۲۱ | نبیگ‌نامه |

رفتیم از پله‌ی مذهب بالا
تا ته کوچه‌ی شک
تا هوای خنک استغنا

سخنی با خواننده

نوشتاری که پیش‌روست بیش از هرچیز به بررسی اندیشه‌های دینی پدید آمده در ایران می‌پردازد. از آن‌رو که اندیشه‌های دینی زائیده‌ی پیرامون زندگی و فرهنگ هر مردم است، در گام نخست از آغازین دوران زندگی ایرانیان و پیوند آنان با خویشاوندان و همسایگان تا روزگار هخامنشی سخن آمده است. پس از بررسی اندیشه‌های دینی بنیادین در ایران باستان به‌ویژه دین زرتشت، روی سخن به دادوستد اندیشه‌های ایرانی با دین‌ها و اندیشه‌های گوناگونی می‌رود که با ایرانیان سایش داشته‌اند. تأثیرپذیری دین‌ها و اندیشه‌ها از یکدیگر، جستار چشمگیری برای دارندگان کیش‌های بزرگ است. برای یک ایرانی چنین چیزی شاید گیراتر باشد، چرا که یکی از جستارهای بنیادی در این زمینه، تأثیر یهودیت و مسیحیت از اندیشه‌های دینی ایران است. پژوهش در این زمینه، نیازمند دانشی دوسویه است که از یک سو فرهنگ و اندیشه‌ی ایرانی را در برمی‌گیرد و از سوی دیگر، باورها و اندیشه‌های دین‌هایی را شامل می‌شود که با ایرانیان در برخورد بوده‌اند. هدفی که در اینجا دنبال می‌شود، این است که با به‌کارگیری پژوهش‌های انجام شده در این زمینه و با نگاه به نوشتارهای دینی به‌مانند اوستا، تورات، انجیل و یا آفرینه‌های فرزندگان یونان باستان، به دادوستد و وام‌گیری اندیشه‌ها از یکدیگر پرداخته شود. پژوهش در روند اندیشه‌های دینی، نیازمند بررسی سرچشمه‌ها و شناخت دیدگاه‌های گوناگون است. همچنین بررسی پژوهش‌هایی که با دیدگاه ویژه‌ای نوشته شده، زمانی شایسته است که با واکاوی و

سخن‌سنجی همراه باشد. نکته آن است که کوشش شده تا از فرای دین‌ها و اندیشه‌ها به آنها نگرسته شود. نگره‌های بیان شده در این کتاب تنها با نگاه به چرایی و فرایند تاریخی در روند گردش اندیشه‌های گوناگون پدید آمده است؛ نه به پشتوانه‌ی باورهای دینی و اندیشه‌های گوناگون. به بیان دیگر بنیاد کتاب، پژوهش برابرسنجان^۱ از دیدگاه مردمی و به دور از باورمندی دینی است.^۲

هدف از پژوهش انجام شده، گذشته از واکاوی اندیشه‌های ایرانی، آن است که با برشمردن گواهی‌های کاوشگرانه و گاه‌شناختی، رخنه‌ی این اندیشه‌ها در جهان اندیشه‌های دینی رونمایی و بررسی شود. بر پایه‌ی برابرسنجی دینی، برخی اندیشه‌های دینی و نیز ساختار دینی پدید آمده در برخی کیش‌ها و منش‌های دینی جهان، متأثر از ساختار و اندیشه‌های دینی پدید آمده در ایران است. نگارنده بر آن بوده که هرچند در نمونه‌هایی فهرست‌وار، نمایه‌های رخنه‌ی دینی و فرهنگی ایران در فرهنگ‌ها و کیش‌های دیگر را برشمرده و یا تشریح کند. آنچه نگارنده در نوشتن کتاب به آن نگاه بسیار داشته، پرهیز از درازگویی است؛ وانگهی خواننده را به بازگشت به سرچشمه‌ها برای پژوهش بیشتر برمی‌انگیزاند.

ابوالفضل (مانی) ایران‌نژاد

irannej@msu.edu

1- Comparative study

۲- در بررسی تاریخی اندیشه‌های دینی، روش پژوهش تنها تاریخ‌گرایانه و سنجشی نیست، که روش‌های فلسفی نیز به کار می‌آیند و دیدگاه دینی و یزدانی نیز می‌تواند یک دیدگاه موازی را رونماید؛ آن هنگام که کتابی دینی چون قرآن، سخن خدا دانسته شد، باید نگره‌های آن در کنار نگره‌های پژوهشی آورده شود. گرچه اثبات یکی و ابطال دیگری امکان‌پذیر نیست. برای نمونه قرآن از دید تاریخی و پژوهش تطبیقی دینی، وام‌گرفته از دین‌های پیشینش است، با این‌همه، دیدگاه دینی بیان می‌دارد که سرچشمه‌ی یکتایی برای دین هست (وحی) که همین، چرای پیدایش رگه‌های همسان در آموزه‌های پیامبران بوده است. نگرش قرآن بر این پایه استوار است که بر هر مردمی، پیامبری برانگیخته شده است. هرچند که این نگره با آنچه ما از تاریخ تمدن می‌دانیم، موافق نیست و پیامبران برشمرده در قرآن جهان‌شمول نبوده و رنگ قومی دارد. با این‌همه، باید به این نکته نیز نگرست که دانسته‌های ما از تاریخ تمدن، کامل و قطعی نیست. رنگ قومی پیامبران نامبرده را نیز می‌توان با نگاه به زمان و مکان پیدایش اسلام توجیه کرد. از این‌رو، در برشمردن پیامبران به قوم یهود و پیامبرانش اشاره شده؛ ضمن آنکه تنی چند از پیامبران عرب نامبرده شده و نیز آمده که در میان هر قومی پیامبری پدید آمده است. پس دید قرآن کلی است، هرچند که نمونه‌های آن قومی است.

فهرست زمانی رویدادها

| | | |
|---|------------------------|-------------------|
| گسترش مردم بومی در فلات ایران تا آسیای میانه | ۸۶۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| سرآغاز گسترش و کوچ مردم پیش‌هندواروپایی از مرز کنونی ایران و ترکیه | ۳۸۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| آغاز پیدایش فرهنگ‌های هندواروپایی یمن و آفاناسیو در اوراسیا | ۳۳۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| پیدایش زیرشاخه‌ی آریایی از هندواروپایی | پایان هزاره‌ی چهارم | پیش از زمانه مسیح |
| جدایش رسته‌های آریایی هندی و ایرانی | ۲۷۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| پیدایش شهرمندی آمودریا | ۲۳۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| پیدایش زرتشت و سرایش اوستای کهن | ۱۷۰۰-۱۸۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| پایستگی اوستای کهن در اوستای جوان | ۱۰۰۰-۱۲۰۰ | پیش از زمانه مسیح |
| بنیادگذاری شاهنشاهی هخامنشی بدست کورش بزرگ | ۵۴۹ | پیش از زمانه مسیح |
| چیرگی کورش بزرگ بر آسیای کهن و آغاز رخنه در اندیشه‌ی یونانی | ۵۴۷ | پیش از زمانه مسیح |
| درآمدن کورش بزرگ به بابل و آغاز رخنه بر اندیشه‌ی دینی یهود | ۵۳۹ | پیش از زمانه مسیح |
| مرگ بودا | ۴۸۳ | پیش از زمانه مسیح |
| گسیل نحمیا و عزرا از ایران به فلسطین: برپایی پرستشگاه اورشلیم و گردآوری تورات | ۴۴۵-۴۱۷ | پیش از زمانه مسیح |
| بنیادگذاری آکادمی و رخنه‌ی اندیشه‌های ایرانی بر یونانی | ۳۸۷ | پیش از زمانه مسیح |
| آتش‌سوزی اسکندر گجسته در تخت جمشید، ترابرد اوستا به جهان مدیترانه | ۳۳۰ | پیش از زمانه مسیح |
| پیدایش باورهای تیره درباره‌ی فرجام و دگرگونی باور به رها کننده در جهان ایرانی | سده‌ی سوم | پیش از زمانه مسیح |
| برآمدن اندیشه‌های رخنه یافته از ایران در میان یهودیان در پیوند با ایران و جهان هلنی | دو سده پیش تا سده نخست | زمانه مسیح |

| | | |
|--|----------|------------|
| زندگی عیسا ناصری | ۳۰-۳ | زمانه مسیح |
| گسترش رازمهری در اروپا | چهار سده | زمانه مسیح |
| زندگی مانی | ۲۷۶-۲۱۶ | زمانه مسیح |
| جنبش مزدکی | ۵۲۰ | زمانه مسیح |
| هجرت محمد از مکه به مدینه | ۶۲۱ | زمانه مسیح |
| مرگ محمد | ۱۱ | هجری |
| شکست ایرانیان از عربان در قادسیه | ۱۴ | هجری |
| مرگ یزدگرد سوم ساسانی | ۳۰ | هجری |
| کشته شدن امام سوم شیعیان، حسین | ۶۱ | هجری |
| بازگشت خسرو نوه یزدگرد به چین و پایان تلاش ساسانی برای آزادی ایران | ۱۱۰ | هجری |
| رستاخیز ایرانیان به رهبری بهزادان و آغاز اسلام‌پذیری ایرانیان | ۱۲۵-۱۲۷ | هجری |

سرآغاز

آدمی همواره خواستار درک بهتر جهان و دانستن بُن هرچیز و اندیشه‌ی دینی همچو آمیزه‌ای از اندیشه و احساس، یکی از ابزارهای وی در این راه بوده است. از سوی دیگر، اندیشه‌های دینی و در پس آن، آیین‌هایی که دینی نامیده می‌شوند، بخشی از ویژگی‌های زندگی یک مردم را می‌نمایانند. از این رو به گفته‌ی شریعتی، احساس دینی را می‌توان احساس میهنی، منش فلسفی، خردورزی و عشقی که انسان به سرنوشت خود و به آینده‌اش داشته نامید.^۱ می‌توان از سه گونه آگاهی دینی نام برد: (۱) باور آغازین که در آن جهان را هستارهای (وجودهای) دیداری و نادیدنی در فرمان دارند. (۲) کیش کهن ویراسته که در آنها هستی در دو دامنه دیده می‌شود: گیتی و مینو. دین‌یاران با سرودها و ترانه‌هایی، زمینه‌ی پیوند با جهان مینوی و خدایان هستند. (۳) دین خردگرا که در آن دین یا بینشی هست که باورمندان به آن پایبند می‌شوند. این بینش، نگرش به جهان و راه و روش زندگی را دربرمی‌گیرد. در دین‌های خردگرا، هستی، ژرف‌تر و فراتر از جهان گیتیایی و در پیوند با مینو است.^۲

پیش از پدید آمدن فرهنگ‌های بزرگ، از کاوش‌های باستان‌شناختی برمی‌آید که منش دینی بسی آغازین بوده است. دبیزه‌های (سندهای) زبانی و نویسنشی فرهنگ‌های باستان می‌توانند ما را در یافتن منش آنها راهنما باشند. در جهان باستان فرهنگ‌های بزرگی در میان مردمان سامی و آریایی (هندوایرانی) و نیز در میان یونانیان و چینیان چهر گرفته است. در یک نگاه به جهان باستان، اگر بخواهیم پیشگامان اندیشه را نام ببریم، کسانی چون لائوتسه^۳ و

۱- شریعتی، ۱۳۶۸، ۱: ۱۲۱.

کنگ‌فوزی^۱ (کنفسیوس) از چین، بودا از هند، زرتشت از ایران، ابراهیم و عیسا از سامیان و فیلسوفانی چون افلاتون و ارسطو از یونان به ذهن می‌آیند. از میان فرهنگ‌های بزرگ نامبرده در بالا، آنچه را که بتوان فرهنگ دینی خردگرا نامید، تنها در میان آریاییان و سامیان یافت می‌شود. در میان چینیان و یونانیان، آنچه بتوان دین فرای مرزهای آغازین آن نامید، چهار نگرفته و روان نگردیده است. در این نمونه‌ها این اندیشه‌ها را باید فلسفه نامید. بر این پایه، روند پیشرفت اندیشه در فرهنگ‌هایی چون یونانی و چینی، آن هنگام که از اندیشه‌ی آغازین دور شد، رو به خردگرایی و برداشت چم‌گواهانه (منطقی) با نگاه به جهان گام نهاد (دید فلسفی). کاری که بودا نیز در میان آریاییان انجام داد؛ هرچند که پس از وی، بوداگرایی به چهار یک دین درآمد.

دین‌های پیشرفته با پدید آمدن یک سامانه‌ی دینی که یک اندیشمند از برماند (میراث) دینی آغازین می‌آفریند، از دین‌های آغازین جدا می‌شوند. در میان این اندیشمندان، تنها زرتشت از ایران و ابراهیم و سپس عیسا از سامیان هستند که دید آنها دینی است و آنچنان که خود بیان داشته‌اند، برآمده از فرایندی درونی (دین رگه‌هایی از خردگرایی را با احساس و فطرت درمی‌آمیزد). پس در آغاز سخن، دین پیشرفته را نمی‌توان جهان‌گیر دانست. وانگهی اندیشه‌ی دینی (ایدئولوژی) را چونان گونه‌ای از اندیشه در شناخت آغاز و انجام و دریافت سرآغاز و نهاد هستی می‌توان جهانی دانست. پس در دید تاریخی، جدایی دین و فلسفه را با نگاه به آزمودگی احساسی و خردی می‌توان بازشناخت.

پیدایش اندیشه‌ی پرداخته‌ای که اندیشه‌ی دینی یا فلسفه نام می‌گیرد، فرآورده‌ی پیشرفت اندیشه در برخورد با ابراهام (طبیعت) و آزمودن اندیشه‌های آغازین است. پیدایش بودا و زرتشت در میان آریاییان و یا ابراهیم و عیسا در میان سامیان، برآمده از یک روند اندیشه است و هر یک وارث یک منش دینی بوده‌اند. یا آنکه رشته‌ی اندیشه در یونان که فیلسوفانی چون افلاتون و ارسطو را در خود پروراند، برآیند برخورد اندیشه‌های گوناگون و برماند کهن بغ‌گونه‌های (ارباب انواع) یونانی بوده است. از سوی دیگر، برخورد با ابراهام، آدمی را وادار به اندیشه و بازگشت به درون می‌کند. پیامبرانی چون زرتشت، بودا، عیسا و محمد، پیش از پیامبری، هریک درنگی از گوشه‌گیری و نوردی در ابراهام داشته‌اند. پس می‌توان گفت بازگشت به ابراهام و ژرف‌اندیشی در آن، آوای درون را برمی‌انگیزد. آدمی خود را در برابر این ابراهام بی‌کران که زیبایی خود را به همگان روکرده، خود را بسی کوچک یافته، درمی‌یابد که او نیز بخشی از یک سامانه‌ی جهانی است و چه خوب که وی نیز با این سامانه هم‌آوا شود.

از بررسی بُن‌خان‌های (منابع) به‌جای مانده می‌توان دریافت که اندیشه‌ی مردمی از اندیشه‌ی انبازگرای آغازین رو به پیشرفت گام نهاده و یکتاگرایی، نمود روشن این پیشرفت اندیشه است. هرچه فرهنگ رو به جلو می‌رود، از شمار خدایان کاسته می‌شود و پیدایی اندیشه‌های یکتاگرا در میان مردمان گوناگون، نشان از بالندگی منش آنها دارد. ایدون، یکتاگرایی برترین چهره‌بُونده‌ی (تکامل یافته) بینش دینی است. چنان‌که شریعتی باور دارد، یکتاپرستی بینشی مینوی و یک جهان‌بینی است که در درازای فرگشت (تکامل) روانی، ذهنی، فرهنگی و احساس دینی مردم چهره می‌گیرد.^۱ وانگهی این بدان معنا نیست که روند اندیشه‌ی دینی را خطی بدانیم. پیشرفت منش را بیشتر وام‌دار اندیشمندان بزرگ هستیم که کاروان اندیشه‌ی مردمی را چندین گام به جلو برده‌اند. اما منش توده‌ی مردم همگام با این اندیشمندان رو به جلو نرفته و این مایه‌ی روند چرخه‌ای اندیشه‌های دینی شده است. در این باره، می‌توان پررنگ شدن دوباره‌ی چندگانه‌پرستی پس از جنبش زرتشت در چهره‌ی ایزدان را نمونه آورد. وانگهی، با بودن روند چرخه‌وار در فرگشت دین‌ها، نمی‌توان روند فراگیر منش مردمی را نیز چرخه‌ای برشمرد. چه آنکه اگر اندیشه‌ی نوینی پدید آمد، دیگر این اندیشه فراموش نشده و راه خود را در میان انبوه اندیشه‌های دیگر بازمی‌یابد. با این واکاوی، می‌توان گفت که هر اندیشه از اندیشه‌ی پیشین به پشتوانه‌ی آزمودگی‌های گذشته و آگاهی‌های نوین بُونده‌تر می‌شود.

یک نمونه: مصر و اندیشه‌های فراموش‌شده. مصر دارای فرهنگ و شهرمندی کهنی است، که پیشینه‌ی فرهنگ نویسنده‌ی در آن به پنج هزار سال می‌رسد. در چنین فرهنگ کهنی بی‌گمان اندیشه‌های نوینی پدید آمده است که شاید در مردمان دیگر نیز رخنه کرده، اما به دست ما نرسیده است. در این میان می‌توان از پیدایش یک اندیشه‌ی یکتاگرا سخن گفت. یک فرعون که خود را اخناتون^۲ نامید، کیش خدایی یگانه به نام آتون را رواج داد که پرهون (دایره‌ی) خورشید نماد آن بود. پس از مرگ وی و با پتیارگی کاهنان، این باور نوین چندان در یادها نماند. به گفته‌ی زرین‌کوب، چگامه‌ای که از او در گرامی داشت خدایش مانده، رنگ عرفانی بسیاری دارد که همانند برخی پاره‌های زبور یهودیان است.^۳ هرچند این جنبش در مصر، کوتاه و کم‌اثر بود، نباید آن را تکین دانست. چه بسا پیدایی چنین فرعونی برآیند یک روند فرگشتی در مصر بوده باشد. چشمگیر است که فروید که خود یهودی‌ست، موسا را پیرو این روند دینی می‌داند.^۴

۱- شریعتی، ۱۳۶۲، ۲: ۲۱۰.

2- Ækənə:tən

۳- زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۵۹.

4- Freud, 1939.

در پایان، جدایش دوزمینه از دین شایان نگر است: اندیشه‌های دینی و آیین‌ها در درون‌مایه‌ی فرهنگی. سویه‌ی دومین، کار یک اندیشمند و یا پیامبر نیست. آیین‌های دینی از ترادادها (سنت‌ها) و پیوندهای نژادی و فرهنگ مردمی که آن دین از آن برخاسته و از برماند کهن میهنی سرچشمه می‌گیرد. از این دید، هیچ دینی جهانی نمی‌تواند باشد، مگر آنکه ترادادهای مردم و دگرگونی‌های آن را در زمان در نگر بدارد. در اینجا جدایی دیگری از فلسفه و دین را بازمی‌یابیم: دین تنها اندیشه‌ی دینی نیست، که زندگی یک مردم را نیز بازمی‌تاباند. در روزگاران کهن، روش زندگی هر مردم که به سوی پیشرفت گام می‌نهادند، به چهر دین آنها درمی‌آمد و اگر ماندگار می‌شد، به گونه‌ی برماند نویستی به آیندگان می‌رسید. نوشته‌های ودایی، اوستایی و یهودی از این گونه‌اند (درباره‌ی هریک از این نوشته‌ها در بهرهای جداگانه‌ی کتاب سخن رفته است). نکته‌ی برجسته، چگونگی فرگشت این ترادادهاست: از برماند ایرانی زرتشت پدیدار شد و از برماند ودایی بودا و از برماند بابلی ابراهیم و از میراث یهودی مسیح و سپس اسلام و یا از میراث بغ‌گونه‌ها، فلسفه‌ی یونانی. در این نبیگ (کتاب) جای آن نیست که به بررسی ریزگان این دین‌ها و اندیشگاه‌ها پرداخته شود. هدف در اینجا بیان دادوستد اندیشه‌ی دینی، فرندها و سازگرهای (علت‌ها و عامل‌های) آن در گفت‌وگو از ایران و همبندی‌هایش با دیگر مردمان است. و این برای ما که میراث‌دار اندیشه‌ی ایرانی هستیم، بسیار مهین است.

آنچه در پیش می‌آید، نخست به بررسی آغازین دوران زندگی ایرانیان و سپس دین ایرانی، به ویژه نکته‌های برجسته و رخنه‌گر آن پرداخته و سپس زمینه و بنیاد رخنه‌ی ایران بر اندیشه‌های دینی بیان می‌شود. سپس در بخشی بلند که گرانیگاه سخن است، به رخنه‌ی گسترده‌ی ایران در اندیشه‌ها و دین‌ها پرداخته می‌شود. بهر اسلام و ایران که تا اندازه‌ای از بهرهای گذشته جدا و خودپا بوده نیز سخنی دارد زمان‌نگر درباره‌ی چگونگی درآمدن اسلام به ایران و پیامدهای آن.

آغازین دوران زندگی ایرانیان

دیرینه‌ترین یادمانی که در یاد ایرانیان به جای مانده، زادگاه بسیار سرد و یخبندان ایشان است. این سرزمین آغازین آریانا مویجه (= خاستگاه آریاییان) نام داشته که در پارسی میانه و امروزی ایران ویج شده است.^۱

به گفته‌ی اوستا، ایران ویج سرزمینی کوهستانی بوده، ده ماه از سال زمستان دارد. همچنین ایران ویج با بهرود یا دایتی شناخته می‌شود. بهرود یا دایتی در ایران ویج سرچشمه گرفته و روان است.^۲ ایرانیان کوه‌های برافراشته‌ای که پیرامون آنها را در ایران ویج گرفته بود، کوه‌های بلند هرا یا هرابرز^۳ (البرز) نامیدند. آنها هرابرز را نخستین کوه‌هایی پنداشتند که در میانه‌ی جهان سربرآورده، ستارگان و خورشید و ماه به گرد آنها می‌چرخیدند.^۴ دامنه‌ی هرا سرزمین‌هایی در خود داشت که به آب‌های بی‌کران یا دریای فراخکرت (= اقیانوس جهانی) می‌رسیدند. همچنین به سرزمین‌هایی گستره داشت که در سوی پگاه گلگون (شرق) بودند.^۵ دورنمای نیاکان ایرانیان در دامنه‌ی کوه‌های هرا چهر می‌گیرد. هوشنگ پیشدادی را در دامنه و یا بر ستیغ رشته کوه هرا و جمشید را در بلندای کوه هُکَر در کوه‌های هرا می‌یابیم.^۶ در ایران ویج از بلندای کوه هُکَر، بلندترین کوه هرا، رود اردوی سور^۷ پاک و آناهید سرچشمه می‌گرفت. اردوی سور برای نیاکان ایرانیان بُن همه‌ی آب‌های جهان بود و به دریای

۱- زادگاه آریاییان در اوستایی آریانا مویجه (Aairyanəm vaējō) و در هندی کهن آریاورته (Āryāvarta) نام دارد.
۲- وندیداد، فرگرد ۱، بن دهمش (۱۳: ۲۰) و بن دهمش بزرگ (۷: ۲۱) می‌گوید، رود دایتی از ایران ویج سرچشمه می‌گیرد. ونگوهی دایتی (Vahvī Dāityā) را در دوران ساسانی آمودریا می‌دانستند (بن دهمش، ۲۰) این سخن با بررسی مهریشت (بند ۱۴) نیز به دست می‌آید. درباره‌ی همسانی دایتی با آمودریا همچنین بنگرید به:

Khojaeva, 2013.

3- Harā bərəzaitī

۴- زمیناد یشت، ۱

۵- رشن یشت، ۲۵

۶- آبان یشت، ۲۱، ۲۵؛ گوش یشت، ۳، ۸؛ رام یشت، ۷، ۱۵

فراخکرت می‌ریخت.^۱ دریای ورکاش^۲ یا فراخکرت جایی بود که همه‌ی آب‌ان به هم می‌پیوست؛^۳ یک سوم زمین را فراگرفته و هزار دریا در خود داشت^۴ و سرچشمه‌ی باران‌ها بود.^۵

می‌توان پنداشت سرزمین وُخان در دل آسیا ایران‌ویج باشد.^۶ وُخان، دالان دراز و باریکی است که از خوراسان (جای جُستن خورشید = شرق) به خوربران (جای بردن خورشید = غرب) راستا دارد. وُخان میان رشته‌کوه‌های پامیر، قراقرم و هندوکش جای دارد. این ایستار (حالت) همانندی دارد با سخن اوستا که سه رشته‌کوه گرداگرد ایران‌ویج را گرفته است.^۷ بهرود باید رود وُخان باشد که در راستای خود به رود پامیر، پیوسته رود پنج و سپس آمودریا می‌شود. این سخن را می‌توان با نام وُخان‌گواه آورد. وُخان ریشه از وَه‌وی (به، نیک) دارد که همان نام اوستایی بهرود^۸ است.^۹ کوه هکر شاید بلندترین چگاد رشته‌کوه هندوکش تَرچ‌میر^{۱۰} باشد. از کوه تَرچ‌میر رود چترال سرچشمه گرفته، در راستای خود رود کُتر نام گرفته، با پیوستن به رود کابل به رود سند می‌پیوندد که به دریای فراخکرت (= اقیانوس هند) می‌ریزد.

آوردندگان زبان‌های ایرانی به ایران بزرگ (فلات ایران و خراسان بزرگ) را پیش‌ایرانیان می‌نامیم. پیش‌ایرانیان با نیاکان گروهی از هندیان یک مردم بوده، خود را آریایی می‌نامیدند.^{۱۱} بررسی زبانی، فرهنگی و دینی نیز نشان از یگانگی آریاییان هند که آنها را هندوآریایی می‌نامیم و پیش‌ایرانیان دارد. از این‌رو پژوهشگران گاهی آریاییان را هندوایرانیان نیز می‌نامند.^{۱۲} این پنداشت آریایی، گویای پیدایش گروهی از مردم هم‌خانواده و هم‌زبان به رهبری نخستین شهریار است.

جم: نخستین مرد و نخستین شهریار

به گفته‌ی اوستا، ایرانیان از ایران‌ویج به سرزمین‌هایی در خوراسان ایران تا پنج‌آب فرود آمدند.^{۱۳} اوستا زمان فرود آمدن ایرانیان به این نخستین سرزمین‌هایشان را به روزگار نخستین

۱- آب‌ان یشت، ۳

2- Vourukaša

۳- وندیداد ۲۱: ۲۱

۴- بن‌دهش، ۱۳: ۱

۵- وندیداد ۲۱: ۱۲ و ۱۶

۶- وُخان جایی است که مرزهای تاجیکستان، افغانستان و پاکستان امروزی به هم می‌رسند.

۷- زمیاد یشت، ۱

8- vaŋ̊ hī

9- Steblin-Kamenskij, 1990.

10- Terichi Mir

11- Bailey, 1987.

12- Schmitt, 1987.

۱۳- گزارش این داستان در فرگرد یکم و دوم وندیداد در اوستا آمده است.

شهریار، جمشید، می‌رساند. این سخن نمود زایش هازمان (جامعه) است که در آن گروهی از مردم به یکدیگر وابسته بوده و یک دریافت همسان از خود و زندگی و جهان پدید آورده‌اند. جم یا جمشید (جم درخشان) برترین شهریار افسانه‌ای آریاییان است. آنسان که کریستنسن نموده، جم برای آریاییان نخستین شهریار و نخستین میراست.^۱ نخستین بار ویونگهان^۲ از گیاه هوم (افدرا) نوشابه برگرفت و به پاداش آن، او را پسری زاده شد: جمشید به‌رمه (دارنده‌ی رمه و گله‌ی نیک)، خورشید مردمان. جم به شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی‌مرگ و آبان و گیاهان را نخشکیدنی و خوراک‌ها را نکاستنی کرد.^۳ آنکه دارایی و سود، فراوانی و گله را از دیوان (= خدایان) برگرفت. به گفته‌ی دینکرد، جم جاودانگی را برای آفریدگان از دیوان گرفته است.^۴ یاد جم در کهن‌ترین افسانه‌های هندی و در کهن‌ترین سروده‌های هندوآریاییان که ریگ‌ودا نام دارند نیز به جای مانده است. جم برای آریاییان هند، نخستین میرایی است که مرده و خدای مردگان و خدیو نیاکان شده است. جم در اوستا به‌رمه نام دارد و در ریگ‌ودا شبان‌شهریار خوانده می‌شود.

در داستان جمشید، دورنمایی از زمانه‌ی یخبندان دیده می‌شود. اهورامزدا، جم را از آمدن بدترین زمستان آگاه می‌کند که سراسر زمین را فرامی‌گیرد. با این آگاهی، اهورامزدا به جم دستور ساختن پناهگاهی را به نام وَر یا غار می‌دهد. در اوستا می‌خوانیم که جمشید در کرانه‌ی رود دایتی مردمان را به انجمن فراز برد.^۵ جم در ریگ‌ودا نیز گردآورنده‌ی مردمان است.^۶ در مهابهارات^۷ انجمن‌گاه جم به مانند وَر گزارش شده است. جمشید به راهنمایی اهورامزدا وَر را با خشت خام می‌سازد تا پناهگاه مردمان و رمه‌ها و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان در زمانه‌ی یخبندان باشد.^۸ به گفته‌ی اوستا در وَر همواره چراگاه فراهم بود.^۹ سرای جم در ریگ‌ودا گویود (چراگاه) نامیده شده است.^{۱۰} و روشنی‌های خود بسان ماه و خورشید داشته است.^{۱۱} زمستان فراگیر که به ساختن و رانجامید، پس از سه گام گسترش زمین و فراخی زندگی رخ می‌دهد.

در شهریاری جمشید با بسیار شدن رمه و ستوران، آریاییان سه بار گستره‌ی خود را می‌افزایند. اهورامزدا دوزین یا ابزار به جم می‌بخشد: سو برای (شیپورشاخ) زرین و اشترا

1- Christensen, 1918, II 2- Viuuaj hant

۴- دینکرد سرم، ۲۲۷.

۳- یسنا ۹: ۴؛ همچنین گوش یشت، ۱۰.

۵- وندیداد ۲: ۲۱

6- Rg Veda X.14.1-2

7- Mahābhārata II.8

۹- وندیداد ۲: ۲۶

۸- وندیداد ۲: ۲۵ تا ۳۲

10- Rg Veda X.14.2

۱۱- وندیداد ۲: ۴۰

(تازیانه) زر نشان.^۱ چنان که دوشن‌گیمن نشان داده، سوبرا یا سوورا، شیپور و کرنا باید باشد.^۲ شیپور و کرناهای زرین و سیمین از هزاره‌ی سوم و دوم پیش از مسیح در پهنه‌ی بهرود (آمودریا) یافت شده که می‌تواند نمونه‌ای باشد از سوبرا یا سرنای جم.^۳ با بسیار شدن رمه، ستوران، مردمان، سگان، پرندگان و آتشان سرخ سوزان، در سه بازه‌ی سیصد ساله، جم سه بار ریتوام (به سوی جنوب) به راه خورشید فراز رفت. جم با بر سفتن سوبرا و شفتن اشترا سه بار زمین را برای زندگی رمه و مردم فراخ کرد. بدینسان اوستا از سه گام گسترش و پراکندگی آریاییان سخن می‌گوید.

نخستین سرزمین‌های آریایی

ایرانیان با در آمدن از ایران ویج در سرزمین‌هایی پراکنده شدند که پیرامونشان کوه‌های برافراشته‌ی پامیر و هندوکش بود. این سرزمین‌ها با رودهایی آبیاری می‌شدند که از این رشته کوه‌ها سرچشمه گرفته، به دریاچه‌های ژرف یا دریای بی‌کران می‌ریخت.^۴

ایرانیان از ایران ویج در سه سوی پخش شدند:^۵ (۱) بالادست کوه‌های هندوکش: گاواي سغد و مرو در راستای بهرود (آمودریا)، باختر (بلخ)، نیسای (گوزگان یا جوزجان کنونی) و هرات. گاواي سغدیان باید سرزمینی باشد که آریان^۶ آن را گابای خوانده که درّی در مرز سغد با کوچگران بود. بُن دهش آن را در راه از ترکستان به چینستان و هم‌مرز با ایران ویج برمی‌شمارد.^۷ (۲) پایین دست کوه‌های هندوکش: کابل،^۸ غزنین،^۹ ورگون^{۱۰} و دره‌ی تَرَنک در وزیرستان تا ارغند^{۱۱} و هیرمند.^{۱۲} (۳) سوی خوراسان: واپسین زنجیره‌ی سرزمین‌ها از راغ در بدخشان^{۱۳} آغاز شده با گذر از چخر^{۱۴} در دره‌ی لوگار و ورنّا^{۱۵} (بونر امروزی در پاکستان)، به

۱- ونیدیداد ۲: ۶

2- Duchesne-Guillemin, 1980

3- Lawergen, 2005

۵- ونیدیداد، فرگرد یکم

۴- مهریشت، ۱۴

6- Arrian, Anabasis IV.14.7

۷- بن دهش ۲۹: ۱۳

8- Vaēkərəta

چنانکه هومباخ گفته، این نام را می‌توان وای‌کرد یا وای‌گرد (داده‌ی وایو خدای هوا) دانست و با ویش‌گرد همانند دانست که به گفته‌ی حدودالعالم شهری در فرارود بود. (Humbach, 2015a) فهرستی بودایی به نام مهامایوری (Mahāmāyūri) در برابر نهادی این سرزمین با کابل با گزارش پارسی میانه بر ونیدیداد همداستان است.

9- Uruuā; Gnoli 1980: 26-39

10- vahrkāna; Grenet, 2005

11- Harahvaitī

12- haētumant

13- Grenet, 2015

14- Čaxra

15- Varena

(ادامه در صفحه بعد)

سرزمین هفت‌هندوگان (= هفت‌رودان)^۱ در پنج‌آب امروزی و دره‌ی رود هند (سند) می‌رسد. افزون بر این سرزمین‌ها، نخستین ایرانیان سرچشمه‌های رود ارنگ^۲ یا سیردریا در نزدیکی ایران‌ویج را نیز می‌شناختند.^۳ ارنگ با ژرفایی هزار برابر بالای یک مرد در فراسوی باختر (شمال) و در دورادور زمین جای داشت. رود ارنگ زیستگاه کرماهی^۴ بود که در دریای فراخکرت نیز می‌زیست.^۵ این چند دسته از کشورها نخستین سرزمین‌هایی است که پیش ایرانیان با آنها آشنایی یافته، در آنها جایگیر شده‌اند.

شاید بتوان ردپای نخستین گستره‌ی پراکندگی پیش ایرانیان را در داستان آرش^۶ کمانگر نیز یافت. در این داستان، سرزمین ایرانیان با تیری گسترده می‌شود که آرش شیواتیر از کوه ایرش^۷ به کوه خوروند^۸ انداخت. گریزی به داستان گسترش سرزمین‌های ایرانیان در چهر پرتاب نیزه در فروردین یشت نیز دیده می‌شود.^۹ با آنکه جای کوه ایرش^{۱۰} شناخته نیست، بن‌مایه‌های داستان آرش کوه خوروند (خورشیدی) را در گوزگان (جوزجان کنونی) یا نزدیک به آن دانسته‌اند.^{۱۱} چنان که کلنز برشمرده، ایرش^{۱۲} جای شنوشه (عطسه) و سرمالرزهی ایرانیان است.^{۱۳} این کوه را می‌توان در ایران‌ویج دانست که ده ماه از سال زمستان دارد و دو ماه دیگر سال نیز خنک است. بدینسان گسترش سرزمین‌های ایرانی در راستای بهرود (آمودریا) از ایران‌ویج تا گوزگان و هرات به مانند پرتاب تیر نگر بسته شده است.

در زمانی دیرتر، جهان ایرانی را می‌توان در ترانه‌ی مهر یشت اوستا در گستره‌ی رودهایی یافت که از کوه‌های هندوکش سرچشمه می‌گیرند. رودهای خروشانی که می‌توان در آنها

(ادامه از صفحه قبل) از فهرست بودایی مهامایوری ورنا با بونر (Buner) برابر نهاده شده است.

Henning, 1947: 52-3

1- Hapta Həndu

سرزمین هفت رود: پنج رود پنجاب، رود کابل و رود سند.

2- Raḡhā

۳- به گمان نگارنده، ارنگ باید سیردریا (سیحون) باشد. بنگرید به گفتار زبان‌های ایرانی در اوراسیا.

4- Kara-masiia

کرماهی دارای نیروی بینایی بالایی برشمرده شده است. شاید گونه‌ای سگ ماهی که در زمانه‌ی باستان در دریای مازندران می‌زیسته است.
۵- بهرام یشت، ۲۹

6- ʒrəxša

7- Airyō.xsaoθa

8- Xanvant

9- Vaeziiaṛšti

فروردین یشت، ۱۰۱؛ رام یشت، ۴۸.

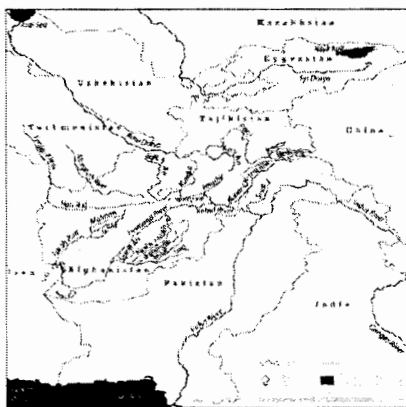
شایان نگر است که داریوش بزرگ هخامنشی نیز دامنه‌ی سرزمین‌هایی را که در فرمان دارد، با بُرد نیزه‌ی مرد پارسی می‌سجد (DNa 38-47).

10- Tafazzolī, 1986.

11- Kellens, 2005: 240.

ناوبری کرد: ^۱ سرزمین‌های پُروت ^۲ (غور) و کوه ایشکات ^۳ (کوه سیاه) با فراهم‌رود، سرزمین‌های مرو و هرات بارودهای مرغاب و هریرود، سرزمین گاواي سغدیان و خوارزم با بهرود.

در فهرست نخستین سرزمین‌های ایرانیان در اوستا، سرزمین‌های درون فلات ایران ناپیدا هستند. فهرست برشمرده در اوستا می‌تواند نمود آن باشد که پیشروی پیش‌ایرانیان در فلات ایران در زمانی دیرتر رخ داده است. می‌توان دوراه را برای این پراکندگی در نگر گرفت: یکی در راستای جاده‌ی خراسان بزرگ و دیگری جاده‌ای که سیستان را از راه کرمان به پارس می‌رساند. ^۴ این پراکندگی چنان دیرینه است که هیچ سخنی از آن را نمی‌توان در جهان باستان یافت. ^۵ ناپیدایی سرزمین‌های فلات ایران در نخستین سرزمین‌های ایرانی را می‌توان از نگاهی دیگر نیز نگریست. شاید بتوان پنداشت که سرزمین‌های نامبرده در اوستا در دورانی بسیار دیرتر (پایان هزاره‌ی دوم پیش از مسیح)، گستره‌ی نخستین شهرسازی همبسته‌ی ایرانی و سرآغاز هسته‌گیری فرهنگ و اندیشه‌ی ایران بوده باشد. ^۶



فرتور ۱ - رودهای نخستین سرزمین‌های ایرانیان

پهنه‌ی آسیای میانه و خوراسان ایران را باید نخستین گستره‌ی ایرانیان پس از ایران و بیج دانست. دو نکته به یاری این سخن می‌توان برشمرد: (۱) اوستا از پراکندگی ایرانیان در سرزمین‌هایی از سغد تا پنج‌آب سخن دارد. (۲) نام ایرانی برخی از سرزمین‌های آسیای میانه در بن‌خان‌های (منابع) کهن هندوآریاییان نیز یافت می‌شود. هرات، ^۷ ارغند و

۱- مهریشت، ۱۴

2- Pouruta; Ptolemy VI.17.3

4- Diakonoff, 1985: 44, 53

3- Iškata

5- Young, 1967

۶- بنگرید به گفتار پیدایش مین ایرانی.

7- Av. Harōiua; Old Pers. Haraiva; OInd. Saráyu

هفت هندوگان در زمره‌ی این نام‌ها هستند. وانگهی، در نخستین گام‌های پراکندگی پیش‌ایرانیان در پهنه‌ی آسیای میانه و خوراسان ایران، ایشان به مردمی بیگانه برخوردند که سرانجام با آنها درآمیختند. برخورد این مردم بیگانه را که نآریایی یا انیرانی خوانده شده‌اند، می‌توان از سخنان اوستا و ریگ‌ودا دریافت.^۱ نامبردگی فرمانروایان انیرانی سرزمین ورنّا (بونر در پاکستان) در اوستا، گواه دیگری است بر این سخن. نمود برجسته‌ی این نخستین برخورد را می‌توان در رویارویی جمشید به نام نخستین شهریار با آژی‌دهاک دید.

آمیزش پیش‌ایرانیان با بومیان و پیدایش پیشینه‌ی فرهنگ ایرانی

جمشید را که سخن به دروغ آلوده، برادرش سپیتور و آژی‌دهاک^۲ (اژدهاک، در عربی ضحاک) به همکاری یکدیگر با اره دونیم می‌کنند.^۳ آژی‌دهاک که می‌تواند به آرش (معنی) مارمرد یا مارمردان بیگانه باشد، در یاد هندوآریاییان نیز مانده است.^۴ آژدی‌دهاک نمود ستیز آریاییان و بیگانگانی است که با دها، ده یا دهیو نام‌بردار هستند. انسان که پیدا است، این واژگان از ریشه‌ای به آرش مردانگی آمده است.^۵ ده در ریگ‌ودا دشمنانی را می‌نمایاند که هندوآریاییان با آنها برای گله و چراگاه جنگیده‌اند. ده در زبان‌های ایرانی برای سرزمین به کار رفته است. وانگهی دها و سرزمین دهستان به نام مردمانی جدا از آریاییان در اوستا و ریگ‌ودا به جای مانده است. ده برای هندوآریاییان باید نمود سرزمین بیگانه و مردمان دشمن بوده باشد. ریگ‌ودا بارها مردم دهی را در برابر هندوآریاییان سپیدپوست، تیره‌پوست برشمرده است.^۶ برای یافتن پراکندگی این مردم به سخنان کهن و یافته‌های باستان‌شناختی در آسیای میانه می‌نگریم.

انسان که از سخنان کهن پیدا است، مردم دهی در نخستین سرزمین‌های ایرانی و همچنین فلات ایران پراکنده بوده‌اند. ریگ‌ودا مردم دهی را در راستای رود سند بر شمرده است. به گفته‌ی تاسیتوس و پتولمی در دوران اشکانی، رود سند یا مرو رود (تجن) مرز میان هرات و دهستان و پرنی بوده است.^۷ سند به آرش رود مرزی و رود سند در سرزمین پنج‌آب تنها رود به این نام نبوده است. به گفته‌ی استرابو، مردم دهی به سه دسته‌ی پرنی، خنتی^۸ و پیسوری^۹

۱- اشتاد پشت، ۲؛ زمیاد پشت، ۶۸

2- Aži Dahāka

۳- زمیاد پشت، ۴۶؛ بن‌دهش ۳۱: ۱

4- Dasa Ahīśū, Rg Veda VIII.32.2; Rg Veda I.32.11. 5- Schwartz, 2012: 276-7

6- Parpola, 1988: 208-10 7- Tacitus, Annals, XI.10; Ptolemy, Geographia, VI.10.2

8- Xnəntī 9- Pissourōi

بخش می شدند.^۱ سرده‌ی پرنی (پنی) از مردم دهی در ریگ‌ودا آمده است. ریگ‌ودا مردم پنی را با دام‌های بسیار درون دژهای بارودار به نام دشمنان هندوآریاییان برشمرده است.^۲ در پیوند با سرده‌ی خنتی به نام خنتی^۳ در سرزمین کابل در فهرست نخستین سرزمین‌های ایرانی برمی‌خوریم.^۴ خنتی یکی از نمونه‌های کمیاب نامی بیگانه در اوستا است. از دوران هخامنشی، سرزمین مردم دهی را آریان و کورتیوس در خوراسان بلخ و سفد آورده‌اند.^۵ دست‌کم برخی از مردم دهی را باید در راستای لبه‌های خوراسانی کویر قراقم نزدیک مرو دانست. از میانه‌ی سده‌ی سوم پیش از مسیح می‌دانیم که در باخترگران در راستای دریای مازندران نیز مردم دهی زندگی می‌کردند و سرزمینشان دهستان نام گرفت.^۶ از سوی دیگر، به گفته‌ی ابن حوقل، مهین‌ترین شهر سرزمین بادغیس دهستان نام داشته است.^۷ پس می‌توان بازمانده‌های مردم دهی را همچون زیرلایه‌ای در نخستین سرزمین‌های ایرانی در بالادست کوه‌های هندوکش دید.

سرنخ‌هایی از یافته‌های باستان‌شناختی می‌تواند یاریگر شناختن مردم بومی باشد. از هفت هزار سال پیش از مسیح، کشاورزان و گله‌داران در جلگه‌های پیرامون هندوکش با خانه‌هایی از خشت خام و سفالگری زندگی می‌کردند.^۸ در کوه‌پایه‌های کوهستان کُپه داغ از هزاره‌ی پنجم پیش از مسیح، فلزکاری پرداخته و موزاییک‌های پیچیده درون ساختمان‌ها، نشان از مانشتی (سکونتگاهی) مهین دارد.^۹ مانشت‌های مس‌سنگی و زمانه‌ی مفرغ چون نمازگاه و آلتین‌تپه، نمود زندگی شهری در سراسر هزاره‌های چهارم و سوم پیش از مسیح در آسیای میانه است. باگسترش کشاورزی و پیدایش روش‌های آبیاری، دشت‌های بلخ نیز زیر کشت رفت. آبراه‌های بسیار و آبادی‌های استوار و بارودار از دو هزار سال پیش از مسیح در دشت بلخ و مرو پدیدار شدند. یافته‌های باستان‌شناختی از این فرهنگ و شهرمندی را انبوه‌ی باستان‌شناختی بلخ و مرو^{۱۰} یا شهرمندی آمودریا نامیده‌اند.^{۱۱} مانشت‌های شهری بزرگ چون غُور و تَگلوک و هازمان‌های کوچک‌تر در کرانه‌ی آنها در شهرمندی آمودریا همگی بارودار هستند. به گفته‌ی ریگ‌ودا، دژهای دهی چندین دیوار گرد تودرتو داشته‌اند.

1- Strabo, Geography, XI.8.2

2- Pinault, 2006

3- Xánthioi

۴- وندیداد، ۹:۱

5- Arrian, Anabasis 5.12.2; cf. Curtius Rufus, 7.7.32

6- Vogelsang, 1993.

۷- ابن حوقل، ۱۹۶۷: ۲۴۱-۲۴۰.

8- Dani & Masson, 1992 9- Salvatori et al, 2009

10- Bactria-Margiana Archeological Complex (BMAC)

11- Sarianidi, 1976

میانگاهی بارودار با سه دیوارگرد تودرتو در شهرمندی آمودریا یافت شده است. انسان که پیداست، پیشینه‌ی شهرمندی آمودریا از آن مردم دهی در پیوند با بومیان بوده است.^۱ در ریگ‌ودا آژی‌دهاک از مردم دهی است که بیگانگان دشمن و ناآریایی خوانده شده‌اند.^۲ در بیشتر سخنان آریایی در ریگ‌ودا و اوستا، ازدها همچو ماری بزرگ نموده شده که دارنده‌ی هوم است.^۳ ازدهاک سه‌پوزه، سه‌کله، شش‌چشم و هزاردستان گزارش شده است.^۴ وانگهی، اوستا در کنار نمود مارگونه، ازدها را در چهره‌ای مردنما نیز نمایانده است. در شهرمندی آمودریا، ازدها بیشتر در چهر مردی زشت نموده شده است که آوندی از آب را در دست دارد.^۵ از ازدهاک در جایی به نام بیری^۶ و در سخت‌راهش کورینت^۷ نام برده شده است. در دوران ساسانی، بیری را بابل (بَیْرُ در پارسی باستان) می‌دانستند.^۸ وانگهی این بازشناسایی، ریشه در ترابرد افسانه‌های کهن به درون فلات ایران در هزاره‌ی نخست پیش از مسیح دارد.^۹ بیری باید سرزمین بَیْر یا سگ آبی باشد که در آبان‌یشت نیز یادی از آن رفته است. نمودی از ریشه‌ی خوراسانی ازدهاک آن است که در شاهنامه خاندان مهراب در کابل از نوادگان ازدهاک دانسته شده است. در ریگ‌ودا از شَمِبر به نام شهریار دهی سخن رفته که دژهای بسیاری داشته است.^{۱۰} از سوی دیگر، دژهایی که ایندرا (خدای جنگ در ریگ‌ودا) شکافته، شَمِبران خوانده شده است.^{۱۱} به گفته‌ی دست‌نوشته‌های بن‌دهش، آژی‌دهاک مانشتی در شمبران ساخته است.^{۱۲} می‌توان دید که دژ دهی را شمبر نامیده بودند.^{۱۳} پس در اوستا شهریار مردم دهی در چهر آژی‌دهاک نموده شده است. وانگهی، ازدها که در یاد آریاییان در چهر مار به جای مانده، با چهری مردنما درمی‌آمیزد و یادگار نخستین برخورد آریاییان با دهیان می‌شود. پس به گفته‌ی ویتزل، افسانه‌ی آریایی ازدها در شهرمندی آمودریا دچار گردش شده و افسانه‌ی اوستایی آژی‌دهاک را می‌آفریند.^{۱۴}

پیش‌ایرانیان در نخستین گام پراکندگی‌شان در بلخ و مرو با مردم بومی در شهرمندی آمودریا در آمیختند. بررسی‌های زبان‌شناختی نشان می‌دهد که در زبان‌های هندوایرانی

1- Parpola, 1988:208-10; 1998: 191 ff

2- Rg Veda II.11.18-19

3- Rg Veda I.117.22

۴- رام‌یشت، ۲۴؛ زمیاد‌یشت، ۳۷؛ یسنا، ۸:۹؛ RgVeda X.48.2; X.99.6; ۸:۹؛ Kirfel, 1948: 35-37, 83-84, 181-86. پیش از آریاییان خدایی سه سر داشته‌اند.

5- Francfort, 1994.

6- Baßri, Yt. 5.29-35

7- Kuuirinta, Yt. 15. 19-21.

۸- بن‌دهش بزرگ ۳۲:۴؛ دینکرد هفتم، ۴:۷۲

۹- بنگرید به گفتار پیوند خوربریان ایران با خوراسان.

10- Rg Veda II.24.2

11- Rg Veda I.59.6

12- Skjærvø, 1987

13- Schwartz, 2012: 279

14- Witzel, 2008: 272

زیرلایه‌ای از واژگان هست که ریشه در زبان پیش‌آریایی ندارند. برخی از این واژگان بیانگر پایه‌ی کشاورزی و مانشتی هستند. برخی از این واژگان زیرلایه‌ای را می‌توان برشمرد: پَرش (بافه)، *بیزه (دانه)، ستون، کبود، کَهر، بنگ، سپن (سپندان = دانه‌ی سپن)، کَشَف (لاک‌پشت)، پلنگ و کرگدن. واژه‌هایی چون شتر، خر و خشت به‌ویژه ریشه‌ای در شهرمندی آمودریا را نشان می‌دهند. گمان می‌رود جای‌نام‌هایی چون باخدی (بلخ) و سغد نیز در زمره‌ی این زیرلایه‌ی زبانی باشند. فراتر از نخستین سرزمین‌های ایرانی در خوراسان ایران، در فلات ایران نیز جای‌نام‌های پیش‌آریایی چون کرمان و مکران، گمَپند در ماد، گَنَدَتو و دژ ارشادا در ارغند دیده می‌شود. در زمینه‌ی افسانه‌پردازی و آیینی نیز رخنه‌ی واژگانی چون جادو، اُسیج، گندرب و *اُنچو (گیاه افدرا یا هوم) را می‌توان دید. از گستره‌ی واژگان زیرلایه‌ی شهرمندی آمودریا در زبان‌های آریایی می‌توان به ژرفای اندرکنش و آمیزش آریاییان با مردم بومی به نام پیشینه‌ی این شهرمندی پی برد.^۱

گواهی‌های ژنی و باستان‌شناختی نیز بیانگر آمیزش آریاییان با مردم بومی در سرزمین‌های ایرانی هستند. آنسان که پیداست، این بومیان از فلات ایران آمده بودند. مردم فراپارینه‌سنگی تا نوسنگی در خوربران ایران، بازمانده‌ی نخستین پراکندگی مردمی پس از گسترش از آفریقا هستند. باستان‌شناسان گواهی‌هایی از شکارگر-گردآوران از زمانه‌ی فراپارینه‌سنگی در باخترخوربران (شمال غرب) ایران یافته، آغاز کشت گیاهان و رام کردن بز را در کوهستان زاگرس در زمانی میان هزاره‌ی دهم و هشتم پیش از مسیح می‌دانند.^۲ گواهی‌های ژنی، نمود کوچ‌های فراپارینه‌سنگی و نوسنگی از ایران به خوراسان (افغانستان و پاکستان) است.^۳ برپایه‌ی پژوهش ژنی، جدایش مردم فلات ایران از مردم خوراسان ایران (افغانستان) به بیش از ۸۶۰۰ سال پیش از مسیح می‌رسد.^۴ این جدایش همزمان است با زمانه‌ی نوسنگی و پیدایش هازمان‌های کشاورزی. داده‌های ژنوم مردم ایران در آغاز زمانه‌ی نوسنگی، نزدیک به ۸۰۰۰ سال پیش از مسیح بررسی شده و با داده‌های ژنوم مردمان امروزی سنجیده شده است. زرتشتیان کنونی ایران بیش از هر گروه دیگری به مردم بومی نوسنگی ایران نزدیک هستند. نزدیکی بسیار زرتشتیان به بومیان نوسنگی ایران بسیار چشمگیر است. بینش زرتشت فرهنگ دینی برآمده از زبان اوستایی کهن است که دیرینه‌ترین زبان ایرانی را می‌نمایاند. پس نزدیکی زرتشتیان کنونی به بومیان نوسنگی فلات ایران، نمود آمیزش ژرف پیش‌ایرانیان با بومیان است. پس از زرتشتیان، دیگر ایرانیان، مردم

1- Witzel, 2003a; 2006. 2- Riehl, et al., 2013

3- Broushaki et al., 2016 ; haplogroup J2a1-Page55, Cristofaro et al., 2013

4- Haber et al., 2012

بلوچی، براهویی، کالاش و گرجستانی به مردم نوسنگی ایران نزدیک هستند. پس، نزدیکی ژنی مردم نوسنگی زاگرس به مردم کنونی ایران، افغانستان، پاکستان و هند، نمود گسترش مردمی همزمان با گسترش کشاورزی در آغاز زمانه‌ی نوسنگی است. با این همه، الگوسازی از پراکندگی آل، نمود برگردانی و دگرگونی مردمی در ایران پس از زمانه‌ی نوسنگی است. روشن است که مردم خوراسان ایران و فلات ایران، آمیزه‌ای از بومیان و آورندگان زبان‌های آریایی هستند.^۱ به دیگر سخن، رخنه‌ی زبانی و فرهنگی پیش‌ایرانیان بیش از رخنه‌ی نژادی و ژنی بوده است.

پس از درآمیختن پیش‌ایرانیان با مردم بومی است که فرهنگ ایرانی نخستین چهار می‌گیرد. می‌توان در شهرمندی آمودریا رگه‌هایی از این آمیزش یافت. پیشینه‌ی برخی از آیین‌های اوستایی در شهرمندی آمودریا شناخته شده است. درّهای شهرمندی آمودریا را دیوارهایی از خشت و برج دربرمی‌گیرد. برای نمونه، در یکی از پایگاه‌های باستان‌شناختی این انبوهه به نام سَپلی، درّی با دیوار خشتی و برج یافت شده که دو دالان باریک در راستای دیوار برای نگهداری جانوران دارد. پیرنگ این درّ، یادآور وَر جمکرد است.^۲ برخی از ساختمان‌های بارودار در این آبادی‌های چهارهزارساله را می‌توان پیشینه‌ی آتشکده‌های دین زرتشت دانست. آتشدان خورشید در یکی از ساختمان‌های غُور به گفته‌ی سریانیدی گواهی آن است که خاستگاه مهرپرستی را نیز باید در بلخ و مرو جست.^۳ همچنین گساردن گیاهان روان‌گردان چون افدرا یا هوم،^۴ شاهدانه و خشخاش می‌تواند پیشینه‌ی هوم‌نوشی در آیین آریاییان باشد.^۵ آیین دخمه‌ی مردگان بسان آیین برشمرده در وندیداد اوستا نیز در این شهرمندی دیده شده است.^۶ پس شهرمندی آمودریا نمودی است از آغازهای فرهنگ ایرانی. رخنه‌ی فرهنگ و شهرمندی آمودریا در سراسر فلات ایران دیده می‌شود. بیشتر مَهرهای یافته در انبوهه‌ی بلخ و مرو مایه، سبک و ماده‌ی منش‌نمایی دارند که باید بومی آسیای میانه دانسته شود. نمونه‌های همانندی از سفالینه، مَهر، کاسه‌ی سنگی و ابزارهای مفرغین از انبوهه‌ی بلخ و مرو در پایگاه‌های باستان‌شناختی در بلوچستان، تپه یحیا، شهداد، شوش و فرهنگ دره‌ی سند دیده شده است.^۷ با برآمدن شهرمندی آمودریا چونان آمیزه‌ای از پیش‌ایرانیان و بومیان و اندرکنش آن با فلات ایران، فرهنگ ایرانی در فلات ایران بویژه در بخش خوراسانی و میانی آن گسترده می‌شود.

1- Broushaki et al., 2016

2- Witzel, 2000

3- Sarianidi, 2008: 121

4- Falk, 1989

5- Sarianidi, 1998: 167-76

6- Sarianidi, 2010: 236; 2007: 160-171

7- Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992

فریدون، ابرمردی و بازشناسی آریایی

افسانه‌ی جمشید به نام نخستین شهریار، نمود پیدایش گروهی از مردم هم‌خانواده و هم‌زبان بود در زادگاه پیش‌ایرانیان و سپس گسترش ایشان در نخستین سرزمین‌های ایرانی. هم‌زمان با این گسترش، نخستین ستیز با بیگانگان در چهره‌ی آژدهاک بازتاب می‌یابد. چیرگی آژدهاک همچنین نمادی است از درآمیزش آریاییان با بیگانگان. سرانجام برآمدن فریدون و سه پسرش به بازشناسی دوباره‌ی شناسه‌ی آریایی می‌رسد. به دیگر گفتار، شناسه و کیستی آغازین آریایی در سایش و آمیزش با مردم بومی دگرگون می‌شود. با سه بهرگی فرزندان فریدون، شناسه‌ی نوین ایرانی بودن پدید می‌آید. در این میان، فرایند پیچیده‌ای از چیرگی آژدهاک و سپس ستیز با توران به پیدایش ابرمردان کشیده می‌شود. ابرمردی در دو چهره‌ی تکی و گروهی در ستیز با آژدهاک و سپس با تورانیان رخ می‌نماید.

در اوستا فریدون یا درگوش اوستایی تریتان، پسر آبتین است^۱ و از او به نام تریتان آبتین^۲ یا تریتان از خاندان آبتین سخن می‌رود. اوستا در کنار تریتان از تریتا^۳ نیز یاد کرده است. تریتا به آرش سوم، از خاندان سام پس از ویونگهان و آبتین سومین کسی است که هوم می‌فشارد و دارای دو پسر نامی می‌شود: گرشاسپ که گیسور و گرزدار است و ارواشا^۴ که دادور دادگذار نامیده شده است.^۵ البته تنها در میان نخستین فشارندگان هوم است که در اوستا از تریتان و تریتا در کنار هم سخن آمده است. در اینجا تریتا (سوم) سومین فشارنده‌ی هوم همان سام است.^۶ پس شاید بتوان پنداشت در اینجا تریتا نام نیست. در ریگ‌ودا تریتای آبتین^۷ همتای فریدون است که نخستین کسی است که هوم می‌فشارد. همچنان که تریتان آبتین در اوستا، آژدهاک را می‌زند، تریتای آبتین نیز در یاد هندیان آژدهاکش است.^۸ در اوستا، تریتان (فریدون) و تریتا پزشک هستند.^۹ در هند نیز از پزشکی تریتا سخن رفته است.^{۱۰} در میان هندوآریاییان خاندانی به نام آبتین بوده است. تریتان یا فریدون در اوستا از سرزمین چهارگوش ورنا (بونر در پاکستان) دانسته شده است.^{۱۱} فریدون (تریتان) در اوستا و تریتا در

۱- یسنا ۹: ۷

2- θraētaona Āθβiiāni

3- θrita

4- Urvāxšaya

ارواشا، شاه سرزمین اروا دانسته شده است (Wikander, 1941: 58). وانگهی روشن نیست اروا کجا بوده است. شاید بتوان آنرا با ارودا یا غزنی در پیوند دانست.

۵- یسنا ۹: ۱۰

6- Boyce, 1975a: 98-100.

7- Trita Āptya

8- Rg Veda II.11.19

۹- فروردین یشت، ۱۳۱؛ وندیداد ۲: ۲۰

10- Atharva Veda VI.113

۱۱- وندیداد، ۱: ۱۸؛ آبان یشت، ۳۳؛ ارد یشت، ۳۳؛ رام یشت، ۲۳

ریگ ودا، نماد ابرمردی در چهر اژدها اوژنی هستند. انسان که پیداست، اژدها فکنی به ابرمرد، نیروی پزشکی نیز داده است.

پس از هزار سال که از چیرگی اژدهاک می‌گذرد،^۱ فریدون به ایزدان نیاز می‌برد تا بر اژدهاک پیروز شود.^۲ فریدون اژدهاک را شکست داده،^۳ شهرناز^۴ و ارنواز،^۵ زیباترین زنان جهان را که خواهران یا دختران جمشید بر شمرده شده‌اند، از بند او آزاد می‌کند.^۶ در ویرایش هندی داستان، آنچه به تاراج رفته، گله است.^۷ از سوی دیگر، در ریگ ودا از دوزن یاد رفته که به دست دشمنان بومی افتاده‌اند.^۸ به پیشنهاد لینکلن،^۹ شاید گنگی واژگان اوستایی، آویزه‌ی گردش افسانه‌ی نخستین شده، داستان بازیابی گله به افسانه‌ی آزادسازی بانوان گردیده است. به گفته‌ی شاهنامه، برای فریدون گُزری با سرگاومیش آهنگری شد. در داستان‌های زبانی فرای شاهنامه آمده است که کاوه‌ی کاویانی گرز گاوسر^{۱۰} را برای فریدون ساخت. فریدون با همین گاوسر به جنگ اژدهاک رفت و او را شکست داد.^{۱۱} در ریگ ودا تربتای آبتین با آگاهی به کاربرد افزار پدري (= گُز)، با برانگیختگی ایندرا، خدای جنگ، به پیکار اژدهای سه سر و هفت دهانه رفت.^{۱۲} در اوستا نیز فریدون در پیکار با اژدهاک سوار بر بهرام ایزد جنگ است.^{۱۳} وانگهی، افزون بر تربتا، ایندرا نیز در ریگ ودا اژدهاکش است. ایندرا اژدهای لمیده بر کوهستان را با گُزری زد که تواستر^{۱۴} ساخته بود.^{۱۵} در این ویرایش هندی، تواستر همتای ایزدین کاوه است.^{۱۶} در ریگ ودا پیش از همه تواستر پیدا می‌شود که آسمان و زمین و دیگر آفریدگان را می‌آفریند.^{۱۷} وانگهی در گوشه‌ی دیگری از ریگ ودا، کاویا اوشنا (کاوی اوسن) است که سازنده‌ی گُز ایندرا^{۱۸} و گردآورنده‌ی گله است. همانندی‌هایی نیز میان کاویا اوشنا و تواستر هست. کاویا اوشنا در ریگ ودا را می‌توان همتای کاوه‌ی آهنگر دانست. در ریگ ودا کارکرد کاویا با همان کارواژه (فعل) بیان شده که برای تواستر به کار رفته است. در ریگ ودا دو ویرایش از داستان اژدها هست: یکی در جهان مینوی که در آن ایندرا اژدهاکش و تواستر

۱- بن‌دهش بزرگ ۳۳: ۲؛ ۳۶: ۵-۶ ۲- ونیداد، ۱: ۱۸؛ آبان یشت، ۳۳: ارد یشت، ۳۳: رام یشت، ۲۳

3- RgVeda X.48.2; X.99.6

4- Sauuarṇhauuāci

5- Arənauuāci

۶- گوش یشت، ۹: آبان یشت، ۲۹ تا ۳۵: بهرام یشت، ۴۰: رام یشت، ۲۳-۲۵: زیباد یشت، ۳۷ و ۹۲

7- RgVeda X.48.2; X.8.8

8- RgVeda V.30.9

9- Lincoln, 1976: 53

10- Doostkhah, 2002.

۱۱- انجوی شیرازی، ۱۳۵۸: ۳۵ (گفتاورد از مراد عبدلی).

12- Rg Veda X.8.7-9

۱۳- بهرام یشت، ۴۰

14- Tvastar

15- Rg Veda I.32.1-2.

16- Daryaei, 1999 a

17- Rg Veda III.55.19; X.110.9; I.160.4

18- RgVeda I.51.10

یاریگر اوست؛ دیگری تری‌تای آبتین و کاویا که نمود مردمی ایندرا و تواستر هستند. به گفته‌ی بن‌ونیست و رنو، در میان هندوآریاییان فرایندی از افسانه‌پردازی پدید می‌آید که در آن خدایی به نام ایندرا بسان ابرمردی چون فریدون چهر می‌گیرد.^۱ وانگهی، پژوهش‌های تازه نشان داده که هر دوی این نمودها به گذشته‌ی دیرین‌تر هندواروپایی برمی‌گردد.^۲

در اوستا با آنکه فریدون سرکوبنده‌ی آژدهاک بود، این گرشاسپ^۳ سام است که همچو نمادی برای ارتشتاران ایران می‌شود.^۴ گرشاسپ جوان و نریمان یا نرمنه^۵ (ذهن مردانه) نیز خوانده شده است. آنسان که پیداست، گرشاسپ نماینده‌ی میرگان یا جوانمردان بوده است.^۶ میرگان یا جوانمردان، گروهی از جنگاوران بودند که با خشم به رزم دشمنان می‌رفتند. از گرشاسپ در جای‌جای سرزمین‌های ایرانی سخن رفته است: گاهی وی را بر کرانه‌ی گوده، شاخه‌ای از رود ارنک (سیردریا) می‌یابیم^۷ و زمانی بر کرانه‌ی دریاچه‌ی پیشنه در کابل.^۸ پس گرشاسپ جوانمرد دلاور همه‌ی ایرانیان بوده است (این جایگاه سپس در شاهنامه به رستم داده می‌شود؛ وانگهی رستم نواده‌ی گرشاسپ خوانده شده است). به گفته‌ی نوشته‌های دیرتر اوستایی^۹ و پارسی میانه مانند بن‌دهش، فریدون با گرز، آژدهاک را می‌زند ولی او را نمی‌کشد تا زمین را جانوران اهریمنی فرانگیرد. فریدون وی را در غاری در بند می‌کند؛ جایی که تا پایان دوران، دربند می‌ماند. در پایان دوران و در پی رها شدن آژدهاک، گرشاسپ دوباره برخاسته و با گرز او را از پای درمی‌آورد.^{۱۰} پژواکی از این داستان را می‌توان در اوستا یافت: پیکر گرشاسپ گیسور و گرز باز و پاسداری می‌شود.^{۱۱} پس باید روزی گرشاسپ بیدار شود. این گرشاسپ است که زورمندترین گرد و آژدهاکش است. گرشاسپ

1- Benveniste & Renou, 1934: 168 ff

2- Watkins, 1995

۳- مینوی خرد (۲۶: ۴۹-۵۲) دینکرد هفتم، ۱: ۳۲؛ دینکرد نهم (۱۵: ۲-۱) و روایت پهلوی با دادستان دینی (f 1-36 18) کردار گرشاسپ را بر شمرده است. چشمگیر است که بن‌دهش (۲۶: ۲۸) وایو را ایزد ارتشتاران می‌داند. در مه‌بهارات، فرزند وایو به نام بهیما با دشمنان بسیار سخت است. از این دید بهیما به گرشاسپ در اوستا و بسیار بیشتر به رستم در شاهنامه مانسته است.

4- naire.manah

۵- زرتشت میرگان را نکوهید (بنگربید به گفتار زبان‌های ایرانی در دشت‌های اوراسیا). در روایت پهلوی با دادستان دینی (f ۱-۷) سخن از گرشاسپ در دوزخ است (Williams, 1990, I: 103-104; II: 39-40). آنسان که پیداست، با اینکه گرشاسپ در برخی سخنان اوستایی ابرمرد است، در برخی دیگر از این سخنان یادی از او نشده است. در گوش یشت و ارد یشت از گرشاسپ سخنی نیامده است. چشمگیر است که در ارد یشت (بند ۳۸) کسی که افراسیاب را دربند کرده، به پیشگاه کی‌خسرو می‌برد هوم است. عرام یشت، ۲۷.

۷- آبان یشت، ۳۷. پری سرزمین کابل نیز به دنبال گرشاسپ افتاده بود (وندیداد ۱: ۱۰).

8- Aogəmadāēcā 100-101.

۹- زمیاد یشت، ۶۱.

۹- بن‌دهش ۲۸: ۸-۹؛ دینکرد نهم، ۲۱: ۸ تا ۱۲؛ دادستان دینک ۳۷: ۹۷.

شکست دهنده‌ی آژی سروور^۱ یا اژدهای شاخدار است. اژدهای شاخدار اُبارنده‌ی (بلعنده‌ی) اسبان و نران (مردان) است. این اژدها زهرآلود و زردرنگ گزارش شده که زهر زردگونه‌اش روان بود. از گرشاسپ به هنگام نیمروز سخن رفته که بر پشت اژدها در آوندی مفرغین، خوراک می‌پخت. از گرمای آوند، اژدها خوی ریزان شده، فراز آمده و آب جوشان را بپراکند.^۲ گرشاسپ گندرب^۳ (یا گندرو) را نیز که اژدهای دریای فراخکرت بوده، نابود کرده است.^۴ گندرو برآمده از آمیزش جم و یک پری بوده است.^۵ از دید ریشه‌شناسی، گندرو همانند جانور سودرسان افسانه‌ای هندوآریایی است که آبان بهشتی آن را در برگرفته است. پس با دوگانه شدن پنداره‌های افسانه‌ای در ایران، با آمدن زرتشت است که گندرو به اژدها گردیده است.^۶ به پنداشت ویکندر،^۷ فریدون (تریتان) و گرشاسپ هر دو از یک گونه‌ی افسانه‌پردازِ پدید آمده‌اند. گواهی‌ها از دیرینه‌ترین لایه‌ی افسانه‌ی اژدها نشان دارد از نمود آن در تریتا، آبتین، تریتان (فریدون) و گرشاسپ در سوی ایرانی و تریتای آبتین در سوی هندی. وانگهی در ایران، گرشاسپ نماد جوانمردی و دلاوری می‌شود.

پس از پیروزی فریدون بر اژدهاک، افسانه‌ی سه فرزند او به نام ایرج (آریا)،^۸ تور و سرم (سلم) سخن دارد از نیای سه رسته‌ی مردم هم‌زبان ولی جدا از هم. با ایرج (آریا) مردم ایرانی نام‌بردار می‌شوند. این نام‌برداری گویای دگردیسی پنداره‌ی نخستین آریایی در زادگاهی به نام آریانام‌ویجه (ایران‌ویج) است. پس از گسترش پیش‌ایرانیان از آریانام‌ویجه، به نخستین سرزمین‌هایی که ایرانی نام گرفتند، ایشان با بومیان درآمیختند. پس از این درآمیزش، شناسه‌ی میهنی و فرهنگی نوینی پدید آمد که با نگر به گذشته، ایرانی نام گرفت. وانگهی این فرهنگ نوین ایرانی خود را در کنار و گاه در برابر مردمان دیگری می‌دید که با برخی از آنان وابستگی زبانی و فرهنگی داشت. فرهنگ نوایرانی، پیشینه‌ی همسانی با دو گروه از مردمان دیگر داشت: مردم تورانی و سرمی. با آنکه داستان فریدون از سه بهرگی فرزندانِ سخن می‌گوید، ستیز ایرانیان با تورانیان است که یکی از نمودهای برجسته‌ی شناسه و کیستی ایرانی می‌شود.

ستیز با توران یکی از زمینه‌های برجسته در افسانه‌پردازِ ایرانی است. این ستیز چنان

1- Aži Sruuara

۲- یسنا ۹: ۱۱؛ زمیاد یشت، ۴۰

3- Gandarəba

۴- آبان یشت، ۳۸؛ رام یشت، ۲۸؛ زمیاد یشت، ۲۱

۵- روایت پهلوی (Ae1-10, Williams, 1990, I: 54-55; II: 13.)

6- Skjærvø, 1987.

7- Wikander, 1941: 161-176

8- Airiya

دیرینه است که در سخنان اوستایی یادگار نیاکان دانسته شده است. پیکار خشتاویان (دلیران) با دانوهای تورانی، نخستین گام این ستیز را برمی سازد.^۱ همچنین از پیروزی سه تن از دلیران ایرانی بر یلان دانوهای تورانی سخن رفته است. این پیروزی نزد اهورای بُرز، آبان‌ناف^۲ ارون‌داسب به دست آمده است.^۳ آنسان که پیداست، آبان‌ناف (نوهی آبان) به نام ورونا^۴ خدای دیرینه‌ی آریایی بوده که همه‌ی هستی را پدید آورده است.^۵ دُن و دانو در اوستا و ریگ‌ودا به آرَش آب و رود است. آشنایی آریاییان با دانوها بسیار دیرینه است؛ چراکه دانوها در ریگ‌ودا یکسره به افسانه پیوسته‌اند. در ریگ‌ودا دانوها مادری دارند به نام دانو. پس می‌توان پنداشت که دانوها در پیوند با آب و رود بوده‌اند. نام تیره‌ی دانو از پیوندشان با رودی است به نام دانو که در کرانه‌ی آن می‌زیستند.^۶ دانو رودی است بسیار دراز^۷ که از ژرفای زمین سرچشمه می‌گیرد.^۸ نیاکان بودند که ورترا^۹ (بند و گیره) و آزار دانوهای تورانی را درهم شکستند. دانو در ریگ‌ودا مادر ورتراست.^{۱۰} نیرومندی ورتراغن^{۱۱} یا شکننده‌ی ورترا و پیروزی از نیاکان بود.^{۱۲} نیاکان راه‌های زیبا را به آبان نمودند؛ آسانی که به پارینه بسی ایستا بودند.^{۱۳} این آبان‌ناف است که آبان را به یاری نیاکان به جای جای گیتی می‌بخشد.^{۱۴} بدینسان نیاکان، کارکردی مهین در جهان‌بینی ایرانی داشته‌اند. آنسان که پیداست، این کارکرد به افسانه‌ی آفرینش راه یافته است.

می‌توان پنداشت که ستیز با بیگانه در کیهان‌شناسی ایرانی و چه بسا دیرینه‌تر، آریایی، رخنه کرده باشد. در آغاز کیهان، آسمان و زمین ایستا پنداشته شده است. آبان و گیاهان در ایستش (سکون) بوده، گیاهان توان بالیدن نداشته و مردم نمی‌توانستند بارور شوند. سپس نیاکان بودند که آبان را به رهبری آبان‌ناف روان کرده و جنبش را به زندگی درآوردند. با این کار، گیاهان می‌بالند، بادها می‌وزند، فرزندان زاده می‌شوند و ماه و ستارگان در آسمان در پרגاره‌ی خود می‌جنبند.^{۱۵} در افسانه‌ی آفرینش ریگ‌ودا، دو گروه دشمن از خدیوان در

۱- فروردین یشت، ۳۷. نام تنی چند از خشتاویان در فروردین یشت، ۱۱۱-۱۱۲ آمده است.

2- Apam Napāt

۳- آبان یشت، ۷۲-۷۳

4- Boyce, 1975a: 57-66.

۵- زمیاد یشت، ۵۲ Rg Veda II.35.2

6- Abaev, 1956: 42 ff

۷- یسنا ۶۰: ۴

8- Aogəmadācā 77

9- Vərəθra

10- Rg Veda I.32.9

11- Vərəθrayna

۱۴- تیشتر یشت، ۳۴

۱۳- فروردین یشت، ۵۳

۱۲- فروردین یشت، ۳۷-۳۸

۱۵- فروردین یشت، ۱۴-۱۶؛ ۵۵-۵۶

سرای آسمان و زمین بودند. یک گروه به شمار هفت،^۱ به نام آدیتیاها که برترینشان ورونا (بستگی)، میترا (پیمان) و آریامن (دوستی) هستند^۲ و دیگری دانوها به رهبری ورترا.^۳ دانوها و ورترا آبان در هفت رودان را دریند داشتند و آدیتیاها به رهبری ورونا، خواهان روان شدنشان بودند. ایندرا از آسمان و زمین در نماد پدر و مادر زاده می شود. ایندرا به جنگ ورترا رفته، شکم آن را ترکانده، آبان را آزاد و روان می کند. آبان آبستن شده و خورشید را زاییدند.^۴ آنسان که پیداست، این افسانه، کهنگی نداشته و در ریگ ودا بر افسانه‌ی کهن اژدها سوار شده است.^۵ نمودی از این افسانه پردازی را می توان در آسیای میانه دید: به گفته‌ی بیرونی، رودهایی که به سوی باختر روان هستند، پس از آنکه در نزدیکی ترمذ به هم پیوستند و با هم رود بلخ را پدید آوردند، هفت رودان نامیده می شوند. مردم سغد، برین یا بالادست هفت رودان را بریدیش می نامند. هرکس بدان رود درآید، چون به خوربران نگرده، فرورفتن خورشید را می بیند.^۶ ویکندر^۷ ویژگی همانند سرخی در آمیختار آژی- ورترا در ریگ ودا^۸ را با آژی (مار) در وندیداد^۹ در پیوند با بهرود می جوید.^{۱۰} پس مار در رود می تواند فرگانی (منشایی) باشد از برای پنداره‌ی اژدهای ورترا.

ورتراغن یا بهرام در پارسی نو به نام ایزد جنگاوری و پیروزی در ایران برجای ماند. وانگهی پیوندش با آب و خشکی در سایه رفته است. در این میان، ایزدستاره‌ی تیشتر سر برمی آورد که باران آور است و با دیو خشکی به نام آپوش می رزمند. همانندی‌هایی نیز میان بهرام و تیشتر دیده می شود. همچنان که بهرام در ده پیکر نمود می یابد،^{۱۱} تیشتر نیز برخی از این دگردیسی‌ها را به خود گرفته است.^{۱۲} پیکار تیشتر و آپوش و پیدایش ابرها و باران شاید رخنه‌ای باشد از مردم بومی که نمودش را می توان در شهرمندی آمودریا دید.^{۱۳}

در افسانه پردازی ایرانی، دانوها از تورانیان دانسته می شوند. افراسیاب در تلاش برای به دست آوردن فر سه بار به دریای فراخکرت می جهد. هر بار در پی تلاش نافرجام وی، وری از دریای فراخکرت پدیدار می شود.^{۱۴} به گفته‌ی دینکرد،^{۱۵} ویرانگری افراسیاب تورانی

1- Rg Veda IX.114.3

2- Rg Veda IX.114.3

3- Rg Veda I.32

4- Rg Veda I.52.2; II.12.3

5- Rg Veda I.32; Benveniste & Renou, 1934: 105-7

۶- بیرونی، ۱۳۶۲: ۲۱۱.

Sachau, 1910: 260.

7- Wikander, 1941: 176

8- Rg Veda I.103.2; II.12.12: rauhina

۹- وندیداد ۱: ۲؛ ۱۰- سرخاب و سهراب

raoiōita

۱۱- تیشتر یشت، ۱۳، ۱۶ و ۲۰

۱۲- بهرام یشت، ۲-۵، ۷-۹، ۱۱-۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹-۲۱، ۲۳، ۲۵ و ۲۷

13- Witzel, 2008: 271-2

۱۴- دینکرد سوم، ۱۱۰

۱۵- زمیاد یشت، ۵۶، ۵۹، ۶۲

فرونشانیدن آبان، خشکاندن رودها و پیدایش خشکی است.^۱ به گفته‌ی بن‌دهش،^۲ افراسیاب باران را از ایران دریغ داشت تا آنکه زاو (زاب) بر او پیروز شد. همچنین، افراسیاب تورانی رود ناوتاک را کج کرده تا آنکه در زمانه‌های واپسین دوباره روان شود.^۳ تئودور بارکنای در زمهری باورهای زرتشتیان آورده که زمین دوشیزه‌ای بود که به دست افراسیاب افتاد. در این افسانه، می‌توان خشکی را بسان دست‌درازی افراسیاب در چهر یک دیو به زمین دید.^۴ پس نبرد با توران، نمود جنگ بر سر رود و آب بوده است. چنین پنگاشتی را می‌توان در شهرمندی آمودریا دید که در آن دسترسی به آب برای کشاورزی ساده نبوده است.

با آنکه ستیز با توران در اوستا به یادگار مانده، سخنی از سرمیان مگر نامشان در اوستا را نمی‌توان یافت. وانگهی، سرمیان را می‌توان در سبزدشت‌های میانی و خوربرانی اوراسیا از زمانه‌ی هخامنشی بازشناخت.^۵ از سوی دیگر، بن‌مایه‌ی سه بهرگی فرزندان فریدون دیرینگی بسیار دارد. نام اوستایی فریدون، تریتا یا تریتان، دربردارنده‌ی پنداره‌ی سه‌گانگی است. همتای این داستان را می‌توان در میان آلمانیان باستان دید. منوش که نیای مردم آلمان است، کشور خود را میان سه فرزندش بخشید و از نوادگان این فرزندان مردم گوناگون آلمانی ریشه یافتند.^۶ هرودت نیز درباره‌ی سرآغاز مردم سکاً^۷ می‌گوید که دورتوان (درگاتوا)^۸ نیای سکاییان بود.^۹ وی سه پسر داشت که برای درنگی، هر سه شهریاری کردند. از این فرزندان بود که همگی سکاهای سرچشمه گرفتند. بخت با فرزند کوچک‌تر یار شد و دو برادر بزرگ‌تر شاهی را به او واگذاشتند. از فرزند کوچک‌تر تبار شاهانه‌ی سکاهای^{۱۰} سرچشمه گرفت. سه بهرگی فرزندان فریدون و همانندی داستان فریدون و منوش ما را به جستار خانواده‌ی زبانی و فرهنگی هندواروپایی می‌رساند.

خانواده‌ی هندواروپایی

خانواده‌ی هندواروپایی ده گروه زبانی را دربرمی‌گیرد که هیچ‌یک نزدیکی بسیاری به هم ندارند: آریایی (هندوایرانی)، تُخاری، آناتولی، آلمانی، ایتالیایی، سِلتی، ارمنی، بالتی-اسلاوی، هلنی (یونانی) و آلبانی.^{۱۱} نگره‌ی خانواده‌ی زبانی هندواروپایی را جونز،^{۱۲}

۱- بن‌دهش ۳۳: ۵

۲- بن‌دهش ۳۳: ۶

۳- بن‌دهش ۲۱: ۶

4- Yarshater, 1984.

۵- بنگرید به گفتار ایرانیان در دشت‌های اوراسیا.

6- Tacitus, Germania 2.2

۷- درباره‌ی مردم سکاً بنگرید به گفتار زبان‌های ایرانی در دشت‌های اوراسیا.

8- O.Ir Darga.tava, Gr. Targitaua.

9- Histories IV.5-7

10- Paralatae

11- Anthony, 2007: 100

12- Jones, 1799